

داستان فریدون با وکیل ضحاک

چو کشور ز ضحاک بودی تهی
که او داشتی گنج و تخت و سرای
ورا کندرو خواندندی به نام
به کاخ اندر آمد دوان کندرو
نشسته به آرام در پیشگاه
ز یک دست سرو سهی شهرناز
همه شهر یکسر پر از لشگرش
نه آسیمه گشت و نه پرسید راز
برو آفرین کرد کای شهریار
خجسته نشست تو با فرهی
جهان هفت کشور ترا بنده باد!
فریدونش فرمود تا رفت پیش
بفرمود شاه دلاور بدوی
نبیذ آر و رامشگران را بخوان
کسی کو به رامش سزای منست
بیار انجمن کن بر تخت من
چو بشنید از او این سخن کدخدای
می روشن آورد و رامشگران
فریدون غم افگند و رامش گزید
چو شد رام گیتی، دوان کندرو
نشست از بر باره ی راه جوی

یکی مایه ور بد به سان رهی
شگفتی به دل سوزگی کدخدای
به کندی زدی پیش بی داد گام
در ایوان یکی تاجور دید نو
چو سرو بلند از برش گرد ماه
به دست دگر ماه روی ارنواز
کمر بستگان صف زده بر درش
نیایش کنان رفت و بردش نماز
همیشه بزی تا بود روزگار!
که هستی سزاوار شاهنشهی!
سرت برتر از ابر بارنده باد!
بکرد آشکارا همه راز خویش
که رو آلت تخت شاهی بجوی
بپیمای جام و بیارای خوان
به دانش همان دل زدای منست
چنان چون بود در خور بخت من
بکرد آنچه گفتش بدو، رهنمای
همان در خورش با گهر مهتران
شبی کرد جشنی چنان چون سزید
برون آمد از پیش سالار نو
سوی شاه ضحاک بنهاد روی

بیامد چو پیش سپهبد رسید
بدو گفت کای شاه گردن کشان
سه مرد سرافراز بالمشگری
از آن سه یکی کهتر اندر میان
به سالت کهتر، فزونیش بیش
یکی گرز دارد چو یک لخت کوه
به اسپ اندر آمد به ایوان شاه
بیامد به تخت کیی برنشست
هر آن کس که بود اندر ایوان تو
سر از پای یکسر فرو ریختشان
بدو گفت ضحاک شاید بدن
چنین داد پاسخ ورا پیشکار
به مردی نشینند به آرام تو
به آیین خویش آورد ناسپاس
بدو گفت ضحاک چندین منال
چنین داد پاسخ بدو کندرو
گرین نامور هست مهمان تو
که با دختران جهاندار جم
به یک دست گیرد رخ شهرناز
شب تیره گون خود بتر زین کند
چو مشگ آن دو گیسوی دو ماه تو
بگیرد به برشان چو شد نیم مست
برآشفتم ضحاک بر سان کرگ

سراسر بگفت آنچه دید و شنید
به برگشتن کارت آمد نشان
فراز آمدند از دگر کشوری
به بالای سرو و به چهر کیان
از آن مهتران او نهد پای پیش
همی تابد اندر میان گروه
دو پرمایه با او همیدون به راه
همه بند و نیرنگ تو کرد پست
ز مردان مرد و ز دیوان تو
همه مغز با خون بر آمیختشان
که مهمان بود، شاد باید بدن
که مهمان ابا گرزه ی گاوسار
ز تاج و کمر بسترد نام تو
چنین گر تو مهمان شناسی، شناس
که مهمان گستاخ بهتر به فال
که آری شنیدم تو پاسخ شنو
چه کارستش اندر شبستان تو؟
نشیند زند رای بر بیش و کم
به دیگر، عقیق لب ارنواز
به زیر سر از مشگ بالین کند
که بودند همواره دل خواه تو
بدین گونه مهمان نباید بدست
شنید آن سخن کارزو کرد مرگ

به دشنام زشت و به آواز سخت
بدو گفتم هرگز تو در خان من
چنین داد پاسخ ورا پیشکار
کز آن بخت هرگز نباشدت بهر
چو بی بهره باشی ز گاه مهی
چرا تو نسازی همی کار خویش؟
ز تاج بزرگی چو موی از خمیر
ترا دشمن آمد به گه بر نشست

شگفتی بشورید با شور بخت
ازین پس نباشی نگهبان من
که ایدون گمانم من ای شهریار
به من چون دهی کدخدایی شهر؟
مرا کار سازندگی چون دهی؟
که هرگز نیامدت ازین کار پیش
برون آمدی مهتر چاره گیر
یکی گرزه گاوپیکر به دست

آرام: خانه، بارگاه
 ایدون: اینچنین
 باره: اسب
 بتر: بدتر
 بجوی: فراهم کن
 بردش نماز: به وی سر خم کرد
 پیش بیداد: پیش ضحاک (پیش بیدار: زیرک، باهوش)
 پیشگاه: تخت، بارگاه
 پیمودن جام: پر کردن جام
 چرا تو نسازی همی کار خویش: چرا تو خود را آماده نمیکنی که با فریدون بجنگی
 دل زدای: مقبول، پسندیده، مرغوب
 دو پرمايه: مراد دو برادر فریدون میباشد
 رهنمای: منظور فریدون است
 رهی: غلام، بنده، چاکر
 ستردن: زدودن، پاک کردن
 شاید بدن: ممکن بودن
 شگفتی(قید) بشورید: به طور عجیبی برآشفت و خشمگین شد
 شگفتی(اسم): اعجوبه ای، آدم شگفت اوری
 شوربخت: بدبخت، بخت برگشته
 شوریدن: برآشفتن، خشمگین شدن
 فرهی: بزرگی، شکوه
 کارسازندگی: عمل پیشکاری
 کدخدای: صاحبخانه، سرور
 کرگ: کرگدن
 کند: دانا، خردمند (به کندی گام زدن: با تدبیر بودن، از روی خردمندی گام برداشتن)
 که مهمان گستاخ بهتر به فال: مهمان جسور و بی ادب برای خانه برکت میاورد
 گاو سار: گاو سر
 گردن کش: دلاور، جنگاور
 گردماه: کنایه از پرچم کاویان
 لخت: پاره، تکه

مأخذ

۱. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰

۲. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵

۳. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹

۴. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷

۵. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،
<http://www.kanoon.net>

۶. <http://www.farhangiran.com>